

دارائی منم! نترس من کمک میکنم و بعد فرمود اجازه داری هر وقت کاری داشتی صحیح و عصر می‌توانی بدون اجازه قبلی شرفیاب شوی. بطور معترضه باید بگویم فقط وزیر راه - وزیر دارائی - وزیر خارجه - وزیر پیشه و هنر بودند که حق داشتند بدون اجازه قبلی شرفیاب شوند سایر وزراء باید توسط دفتر مخصوص کسب اجازه نمایند باری این بود جریان رفتن امیر خسروی از وزارت دارائی.

این یادداشت‌ها به درازا کشید - فقط يك موضوع دیگر مربوط بمرحوم اللهیار صالح است که باید عرض کنم. از روزی که صالح و امیر خسروی مورد تغییر واقع شدند صالح دیگر بوزارت خانه نیامد ولی در فروردین سال ۱۳۱۹ ایشان در سلام نوروز حاضر بودند. ترتیب سلام هم این‌طور بود: اول علماء - بعد هیئت دولت بعد مستخدمین دولت - بعد روزنامه‌نگاران آخر سر رؤسای ارتش .

در سال ۱۳۱۹، روز عید وقتی نوبت شرفیابی مستخدمین دولت شد در طالار موزه صرف قضات بودند با لباس‌های مخصوص - بعد معاون و اعضاء وزارت دارائی - بعد سایر وزارت‌خانه‌ها. در صف وزارت دارائی مرحوم صالح صرف بود و من زیر دستش - شاه بما که رسید صالح تبریک عید گفت. بعد شاه بصالح گفت: «خوب در رفتی» ایشان و من که از قضا با آگاه بودیم بعد از رفتن شاه همه پرسیده بودند شاه چه می‌گفت؟ خیال کردند اللهیار مأموریت سفارت گرفته.

خلاصه همان‌طور که گفتم صالح استعفاي کتبی خود را داد و بعد از رفتن امریکا در زمان میلیسپو بعد از رفتن شاه بایران آمد و سمت‌های مختلفی از قبیل وزارت دادگستری - وزارت دارائی و سفیر کبیر ایران در امریکا داشت که مربوط بیادداشت های من نمی‌شود.

آنچه را که من با معاشرت با ایشان اطلاع دارم آقای صالح مردی بود بسیار پرهزکار - درست با تقوا - وطن دوست - ولی متأسفانه مرگ دو فرزندش بسیار او را آزار داد. خدایش بیامرزد.

آینده: هرگونه اطلاعی که در مورد نوشته آقای گلشائیان برسد چاپ خواهد شد.

تحصن اللهیار صالح در مجلس

یکی از وقایع سیاسی زندگی اللهیار صالح تحصن او در مجلس شورای ملی بود (۲۲ فروردین ۱۳۳۵). درین باره، بهنگام روی دادن تحصن، سخنی در روزنامه‌ها چاپ شد که می‌بایست نیامد و صالح هم نتوانست بیان مطلبی بکند زیرا او را به‌اجبار از تحصن به‌خانه‌اش بردند و در آنجا مدتی مقید و تحت نظر بود.

مرحوم صالح سه روز پس از آن جریان مشروح‌های بعنوان وصیت‌نامه می‌نگارد تا اگر واقعه‌ای برایش روی دهد خویشان و مردم از سبب و علت تحصن او و عواقب امر آگاه شوند. این وصیت‌نامه در چهار صفحه است. سه‌صفحه آن را که جنبه سندی و تاریخی دارد از روی خط‌صالح نقل می‌کنیم و مطالب صفحه چهارم را که جنبه کاملاً خانوادگی و خصوصی دارد نمی‌آوریم، همچنانکه از آوردن

نام دو شخص که از طرف دولت نامزد نمایندگی مجلس بوده‌اند و مرحوم صالح درنامه خود آورده است بدرخواست خانم پروین صالح فعلا خودداری شد.

اینجا باید گفته شود فصولی از خاطرات الهیاری صالح که خودنوشته بود و به چاپ رسید در میان محققان تاریخ با حسن اثر تلقی شد. آقای دکتر احمد مهرداد استاد علوم سیاسی در دانشگاه هانور در نامه‌ای می‌نویسد: «مطالب و شرح زندگی مرحوم صالح بسیار مفید بود زیرا اغلب... همه مسئولین و رهبران ملی را شاهراده‌ها و فتودالها تلقی و تصور می‌کنند. الحمدلله يك نفر رهبر صدیق و صالح که همان الهیاری صالح باشد زندگیش این چنین عبرت‌آمیز و نمونه برای خدمت است.»

چند تن بر ما ایراد داشتند که درج کردن آن گونه مطالب که بازگویی زندگی خصوصی است درست نیست و تصورشان از خاطرات نویسی آن است که نویسنده در پرده و پنهان سخن بگوید. در حالی که خاطرات مفید برای تاریخ راست نویسی و حقیقت نویسی است و مرحوم صالح یکی از نوادر کسانی است که با صداقت هر چه را به یاد داشته نوشته است. دیگر اینکه اگر مرحوم صالح نمی‌خواست و مفید نمی‌دانست آن گونه خاطرات را نمی‌نوشت. از زندگی کوچک به مقام و منزلت عالی اجتماعی رسیدن هنرست و می‌تواند سرمشق زندگی دیگران باشد. بسیاری از وزیران بزرگ و نامور ایران همین گونه روزگارها را داشته‌اند. نمونه میرزا تقی‌خان امیرکبیر را باید به یاد آورد...

صالح اگر به خاطرات نویسی ادامه داده بود تمام مطالب سرگذشتش را به همان بی‌پردگی و وضوح می‌نوشت و اگر نمی‌پسندید آنها را به آب می‌شست که اینک یادداشتهای روزانه خود در دوره کار در سفارت امریکا را در روزگار سلطنت رضا شاه از ترس در آتش سوزانید.

بناریخ شنبه ۲۵ فروردین ۱۳۳۵

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا - یا بمن مرگ بده - یا ایرانیان را آزاد ساز!

عموم ایرانیان - بلکه اغلب مردم جهان میدانند از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که حکومت مصدق بزور یکمده از نظامیان و اوباش جنوب شهر و با پشتیبانی و پول انگلستان و امریکا ساقط گردید آزادی را از ملت ایران سلب کردند. هجدهمین دوره مجلس شورای ملی و همچنین مجلس سنا را از اشخاصی که بهیچوجه نماینده ملت نبودند تشکیل داده نفت ملی ایران را ایندفعه با اسم کنسرسیوم مجدداً بکشورهای بیگانه واگذار نمودند. و برخلاف مصلحت و رضای خاطر ایرانیان مملکت را وارد پیمان بغداد ساختند و با فشار حکومت نظامی و صدور احکام فرمایشی از دادگاههای نظامی و غیرنظامی و سانسور جراید و اجتماعات هر گونه ظلم و ستم را جایز دانسته راه اعتراض و ایراد را برای ایرانیان مسدود کردند. تا اینکه عمر دوره هجدهم مجلس نزدیک به انقضا رسید و فرمان انتخابات دوره ۱۹ صادر گشت. و شایع ساختند که چون امریکا و انگلستان بهدفاصلی و اساسی خود که استفاده از منابع نفت و سرکوبی حزب توده و وارد ساختن ایران در پیمان یکطرفی بوده است رسیده لذا فشار نسبت بایرانیان تخفیف خواهد یافت و اجازه خواهند داد لااقل معدودی از افراد آزادیخواه که مورد علاقه مردم هستند انتخاب و بمجلس شورای ملی وارد شوند تا برای اعاده مشروطیت ایران تدریجاً راه باز شود. ولی بمحض اینکه انتخابات شروع گردید بخوبی واضح و مبرهن شد که این

شایعه بی‌اساس و فقط برای اغفال مردم بود زیرا در هر نقطه که شروع بعمل نمودند وزیر کشور قبلاً فرماندار آنجا را احضار و صریحاً باو دستور میدهد که حساب‌الامر اعلیحضرت، همایون شاهنشاهی فلان شخص یا اشخاص باید بسمت «نماینده‌گی» معلوم گردند. بلافاصله تشریفات ظاهری از قبیل تشکیل انجمن نظارت و آگهی اخذ رأی انجام می‌شود. و با تهیه صورت‌مجلسهای غیرواقع «نماینده‌گی» همان شخص یا اشخاص را در جراید اعلام میدارند، و قریباً دوره ۱۹ مجلس هم از اشخاصی کسه اهالی محل آنها را نمی‌شناسند یا مورد نفرت مردم هستند* تشکیل خواهد یافت و خدا میداند چه فجایعی تحت عنوان مقدس نمایندگی ملت مرتکب خواهند شد. چون عده کثیری از افراد وطن دوست و آزادیخواه مملکت بزندان افتاده و آنتهایی هم که آزاد هستند وسیله برای شکایت و احقاق حق ندارند. بنظر اینجانب رسید که چون در ایران و خارج کم و بیش مرا می‌شناسند و اکثر آنتهاییکه بروحیه من آشنا هستند مخصوصاً شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و نخست‌وزیر مرا مغرض یا اهل فتنه و فساد نمیدانند شاید اگر بیکی از مراجع عمومی پناه ببرم و اعتصاب غذا نمایم صدای این کار در داخل و خارج ایران منعکس خواهد شد و ممکن است اولیاء امور بیدار شوند و رویه خود را تغییر دهند. باین جهت ساعت ده صبح چهارشنبه ۲۲ فروردین ماه جاری بمجلس شورای ملی رفته و با حضور آقای شریفی رئیس کتابخانه و آقای استخر نماینده فارس که اتفاقاً آنجا بودند تصمیم خودم را با توضیحات لازم باستحضار آقای سردار فاخر حکمت رئیس مجلس رساندم و مرا در یکی از اطاقهای عمارت شماره ۵ که ظاهراً اطاق کمیسیون بودجه است جای دادند. در آنروز رئیس مجلس و بعضی از وکلا من جمله آقای ارسلان خلعت‌بری رئیس کمیسیون عرایض همچنین آقای ناصر ذوالفقاری معاون نخست‌وزیر و دو نفر از برادرانم که یکی از آنها وزیر بهداری و دیگری سمت مستشاری زبان فارسی را در سفارت امریکا دارد و خانم و پسر فریدون و دو نفر از دوستان آقایان سید حسین شهشانی و محسن قریب اینجانب را ملاقات و پس از اینکه عات تصمیم خود را برای آنها شرح دادم هر یک بزبانی سعی کردند مرا از این عمل منصرف سازند، ولی نمی‌توانستند هیچگونه دلیل قانع‌کننده اظهار بدارند، بلکه حتی خود رئیس مجلس تصدیق میکرد انتخابات در تمام نقاط کشور با تدلیس و برخلاف رضای مردم انجام میشود - مقارن ساعت هشت بعدازظهر که رئیس مجلس برای دفعه دوم بدیدن من آمد اظهار داشت گزارش‌ام را باستحضار اعلیحضرت رسانده متأسفانه اشخاصی قبلاً سعایت کرده و ذهن اعلیحضرت را مشوب ساخته، معهذا فرموده‌اند که نسبت باینجانب التفات و مرحمت دارند ولی راهی که اقدام نموده‌ام بنظر اعلیحضرت صحیح نیست. (بدون اینکه معلوم فرمایند چگونه باید اقدام شود تا مورد توجه ملوکانه واقع گردد) زیرا هرگاه مقصود مراجعه مستقیم با اعلیحضرت است در مراجعت از آخرین مأموریت

* - اینجا دو نام به درخواست خانم پروین صالح برداشته شد.

امریکا افتخار شرفیابی به پیشگاه شاهانه را یافته نظریات خودم را دایر بلزوم توجه بمستدعیات مردم راجع بازادی انتخابات و جلو گیری از ظلم و فساد بعرض ملوکانه رساندم ترتیب اثر ندادند، تا اینکه در تابستان سال ۱۳۳۳ که شرحی از طرف عده ای از ملیون بمجلس شورای ملی نوشته شد و امضاء قرارداد پیشنهادی کنسرسیوم نفت را گوشزد کردیم حسب الامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی اسم اینجانب هم در فهرست سیاه درج و مقرر گردید سلامهای شاهانه و ضیافتهای دولتی ما را دعوت ننمایند. معهذا موقعی که آقای علاء تازه بسمت نخست وزیر منصوب و بعد از معالجه از اروپا مراجعت کرده بودند آقای علاء را ملاقات نمودم و شکافی را که بین مردم و شاه پیدا شده برای ایشان شرح دادم و لزوم توجه به آنرا خاطر نشان ساختم و پیشنهاد کردم یکی دو نفر از آقایان وزیران مشاور مانند آقایان علی معتمدی و محمد نمازی را «امور نماینده» با ملیون تماس بگیرند و چاره ای بیاندیشند حتی خودم را داوطلب تشریک مساعی در این کار معرفی کردم. ولسی آقای علاء که با تصدیق تمام اظهارات وعده کرد مراتب را بعرض برساند و نتیجه را باینجانب اطلاع دهد تا این تاریخ يك كلمه در اینخصوص بمن نگفته است) — خلاصه بعد از رفتن آقایان نامبرده ساعت ده بعد از ظهر خوابیدم و ساعت یازده اکباتانی رئیس بازرسی مجلس و یک نفر سرگرد نظامی که میگفتند رئیس گارد مجلس است باتفاق پنج شش نفر از پیشخدمتهای مجلس وارد اطاق شدند و با اظهار شرمندگی مرا بیدار و مأموریت خود را ابلاغ نموده و با اتوموبیلی که رئیس گارد مجلس پهلوی شوfer آن نشسته بود مرا بمنزل آوردند و تحت نظر سربازان مسلح و کارآگاهان فرمانداری نظامی و شهربانی در اطاق خواب خودم محبوس و ملاقات را ممنوع ساختند تا اینکه ساعت هشت صبح پنجشنبه تحت تأثیر گریه وزاری اعضاء خانواده و اظهارات و نصایح مذهبی آقایان سید محمد مشکوة و سنگجی استادان دانشگاه که آنها را علی پاشا برادرم بهمین منظور آورده بود واقع شده از اعتصاب غذا دست برداشتم و تصور میکردم همین اندازه اقدام و اعتراض شاید تأثیری در رفتار اولیاء امور بنماید. ولی اکنون با کمال تأسف مشاهده مینمایم که نه فقط مفید واقع نشده بلکه بر شدت عمل افزوده اند — مثل اینکه شنیده ام بعضی از دوستان سیاسی و غیر سیاسی مرا تحت فشار قرار داده، تلفن منزل را قطع و مأمورینی که در داخل و خارج منزل گماشته اند آسایش را از ساکنین خانه سلب کرده اند. چون این جریان ممکن است بجائی برسد که متصدیان امور درصدد برآیند بجان من خاتمه دهند — و از آن گذشته چون مطابق تاریخ قمری سنم قریباً (نوی حجه ۱۳۷۵) بشصت سال میرسد و از نیروی مقاومتم در مقابل عناصر طبیعت و شاید روزگار خیلی کاسته شده — و در هر صورت مرگ برای کلیه افراد بشر يك امر حتمی و طبیعی است لازم دانستم این چند کلمه را یادداشت کنم و وصیت خودم را بنویسم تا بازماندگان من بدانند و از خواسته های من آگاه باشند: